شنود مکالمات آیت‌الله صدوقی به روایت اسناد ساواک

۱۶

قطع تلفن شهید صدوقی به دستور ساواک

آیت‌الله صدوقی(ره) که به امام‌خمینی(ره) عشق می‌ورزید، پس از هماهنگی‌های لازم، برای ملاقات با امام راهی پاریس شد:

«حاجی آقا امروز ساعت ۱ بعدازظهر از یزد حرکت کرده‌اند برای قم و روز سه‌شنبه همین راستا با دو تن از آیات قم، از جمله شریعتمداری، برای ارائه رهنمود در خصوص چگونگی برخورد با وی، مشورت شد! و نتیجه آن، به شرح زیر برای محمدرضا پهلوی ارسال گردید:

«مشارالیه یکی از کارگزاران جدی خمینی در ایران است، که ضمنا توانسته نفوذ نسبی در منطقه یزد تحصیل نماید. برای اتخاذ تدابیری در مورد مشارالیه، بررسی‌های لازم صورت گرفته و با توجه به اثرات احتمالی اقداماتی علیه او، نظر آیت‌الله... و شریعتمداری استعلام گردیده است.

هر دو نفر ابراز عقیده کرده‌اند که با در نظر گرفتن اوضاع و احوال محل و نفوذ مشارالیه، اصلح است که فعلا تلفن او قطع و منزلش مورد محدودیت قرار گیرد و اثرات و عکس‌العمل‌های این اقدام ارزیابی شود و آنگاه در صورتی که لازم بود، تصمیمات جدی‌تری در مورد او اتخاذ گردد.

با عرض اینکه مشارالیه از جمله عوامل محرک در اخلالگری‌ها می‌باشد، در صورت تصویب با پیش‌بینی‌های قبلی و تقویت واحدهای انتظامی یزد و شهرهای تابع آن استان، ارتباطات نامبرده قطع و با گماردن مامورین از برقراری تماس او با خارج از منزلش جلوگیری گردد.»

با وجود اینکه پرویز ثابتی، مراقبت شدید از آیت‌الله صدوقی را به ساواک یزد ابلاغ کرده بود؛ولی ساواک یزد، به دلیل نداشتن تجهیزات لازم، قادر به کنترل همه‌جانبه مکالمات ایشان نبود؛ و این در حالی بود که آیت‌الله صدوقی نیز تقاضای شماره تلفن جدیدی برای گسترش مکالمات خود کرده بود. در پاسخ به این درخواست نیروهای انقلابی مخابرات یزد از طریق کوچه‌ها و بام‌های پشت اداره مخابرات، خطوط دیگری را که از دسترس استراق سمع ساواک خارج باشد، برای ایشان راه‌اندازی نمودند:

«حاجی‌آقا تقاضای یک شماره تلفن جدید کرده‌اند و تقاضایشان را فرستاده‌اند، خواستند محبتی بکنید که تا فردا درست شود.»

ایشان، به دلیل آگاهی شنود تلفن خود، از گفت‌وگوهای مهم در تلفن پرهیز نمی‌نمود و مکالمه‌کنندگان را به تماس با دیگر خطوط تلفنی که در منزل داشت، احاله می‌داد:

«در مکالمه‌ای که بین مجید نجفی و شخصی به نام محمدعلی شد، مجید گفت: ما داریم تا می‌کنیم و می‌چینیم توی قوطی، این تلفن زیر نظر است.»

حضور دانش‌آموزان مقاطع مختلف تحصیلی در اعتصابات و تظاهرات خیابانی در یزد زیر نظر آیت‌الله صدوقی صورت می‌گرفت تا مانع بهره‌برداری گروه‌های انحرافی از این فعالیت‌ها شود.

آیت‌الله صدوقی(ره) از این رو در مکالمه‌ای پیرامون این فعالیت‌ها، بر اصالت فعالیت حول محور اسلام و انقلاب اسلامی تاکید نمود:

«اگر این اعتصاب به عنوان پشتیبانی از روحانیت هست، تعطیل باشه و اعتصاب باشه و اگر انگیزه‌های دیگری دارد، خیر.»

در تداوم این اوضاع و شرایط مدارس شهرهای یزد به یکی از کانون‌های اصلی مبارزه علیه رژیم ستمشاهی تبدیل شدند:

«چند تن از دانش‌آموزان دبیرستان امیرکبیر یزد به نامان: عباس شهربری سال چهارم تجربی، حسین مژگانیان سال سوم تجربی، مهدی صرافی سال چهارم تجربی، هر روزه شاگردان را تحریک به اعتصابات و اغتشاش نموده، در خیابان دور هم جمع شده شعار و اعلامیه‌های مضره در دبیرستان پخش می‌نمایند.»

از دیگر اقدامات تاثیرگذار در جریان انقلاب اسلامی، اعتصابات کارگری، کارمندی، دانشجویی، دانش‌آموزی و تعطیلی بازارها و مغازه‌ها بود؛ که آیت‌الله صدوقی درباره آن می‌گفت:

«بهترین چیز، این اعتصاب است.»

این مرحله در استان یزد، با بستن مغازه‌های شهر آغاز شد و دامنه آن به کارخانه‌ها و ادارات و مدارس و دانشسراها کشیده شد.

*** با در نظر گرفتن اوضاع و احوال محل و نفوذ مشارالیه [شهید صدوقی]، اصلح است که فعلا تلفن او قطع و منزلش مورد محدودیت قرار گیرد و اثرات و عکس‌العمل‌های این اقدام ارزیابی شود و آنگاه در صورتی که لازم بود، تصمیمات جدی‌تری در مورد او اتخاذ گردد.**

*** با وجود اینکه پرویز ثابتی، مراقبت شدید از آیت‌الله صدوقی را به ساواک یزد ابلاغ کرده بود؛ ولی ساواک یزد، به دلیل نداشتن تجهیزات لازم، قادر به کنترل همه جانبه مکالمات ایشان نبود**

صفحه پاورقی
روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود
تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳ Research@kayhan.ir

نیمهٔ پنهان ۳۷
۳۱۳۹
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

ادوارد براون؛ جاسوس MI6 در پوشش «شرق‌شناس»

شیطان بریتانی، درویش مراغه‌ای شد!

اما درباره این که چرا شیخیه به نسبت عراق شیعه، در ایران شیعی با اقبال بیشتری روبرو شد؟ باید گفت که در دوره فتحعلی شاه جنگ‌های بین ایران و روسیه که با شکست ایران همراه بود، آثار تخریبی مادی و معنوی بسیاری بر جای گذاشت، روحیه شکست و ناامیدی و فقری که از بابت جنگ از سویی و تمول درباریان از طرف دیگر بر مردم حاکم شد، زمینه روانی را فراهم کرد تا مردم به اندیشه‌های شیخ احمد احسایی توجه نشان دهند و در دوره محمد شاه که خود و صدراعظمش به نوعی به تصوف گرایش داشتند، نیز این زمینه تشدید شد، ضمن این که عراق نسبت به ایران چندان اهمیتی نداشت که انگلیسی‌ها و روس‌ها بخواهند بر مسایل فرقه‌ای در آن دامن بزنند.

در دوران قاجار- بعد از فتحعلی شاه- عمده‌ترین دولت‌های ذی‌نفوذ در ایران، روسیه و انگلستان بودند. روسیه پس از انعقاد عهدنامه ترکمانچای سفارتخانه دائمی در ایران تأسیس کرد و انگلستان نیز پس از آن به این امر مبادرت ورزید. به علت شکست ایران در جنگ‌های بین این کشور با روسیه، روس‌ها به نسبت انگلستان از امتیازات بیشتری برخوردار بودند اما انگلیسی‌ها هم بیکار ننشسته و پیوسته در فکر گرفتن امتیاز بودند.

با اشغال جزیره خارک توسط انگلیسی‌ها و حمله به بندر بوشهر، تنگستانی‌ها با آن‌ها مبارزه کردند اما پس از شکست آن‌ها و یأس و سستی حاکم بر دربار ناصرالدین شاه، عهدنامه‌ای در پاریس بین ایران و انگلستان امضا و به موجب آن افغانستان از ایران جدا شد. دولت انگلستان امتیازات دیگری هم گرفت که از آن جمله امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی و نیز کشتیرانی روی رود کارون بود.

قرارداد رویتر در همین دوره منعقد شد که البته با فشار علما (ملاعلی کنی و شیخ صالح عرب) و نیز روسیه فسخ شد. اما امتیاز بانک شاهنشاهی و اکتشاف معادن ایران به غیر از معادن سنگ‌های قیمتی به انگلستان واگذار شد.

حاصل این که، روسیه و انگلستان در گرفتن امتیازات متعدد از دربار شاهان قاجار با هدف به اصطلاح ایجاد توازن سیاسی - اقتصادی رقابت تنگاتنگی را با هم داشتند. وقتی که انگلستان امتیاز بانک شاهنشاهی را گرفت، روس‌ها درخواست بانک استقراضی روسیه را کردند، قراردادهای نفتی انگلستان با ایران در جنوب کشور با گرفتن امتیازات متعدد روس‌ها در دریای خزر جبران شد، هر جا روس‌ها کنسولگری و تلگرافخانه و... تأسیس کردند، انگلیسی‌ها هم شعبه‌ای دایر کردند و این رقابت با اعزام مستشار و جهانگرد و جاسوس همچنان ادامه داشت. مدارک بسیاری در سازمان جاسوسی انگلستان «MI۶» و سرویس امنیتی روسیه وجود دارد که هر کدام از این سازمان‌ها در این دوران، جاسوسانی را برای نفوذ به دربار ایران و نیز نفوذ در دستگاه‌های جاسوسی و امنیتی رقیب تربیت کردند که هدف تمامی آن‌ها دستیابی به اخبار و اطلاعات کشور رقیب در روابط با ایران بود.

در مقابل زیاده‌خواهی دولت‌های روسیه و انگلستان، دربار در عمل به نوعی ذلت افتاده بود و توان مقاومت را نداشت. برخی از این قراردادها هم خود به خود به علت همین عدم توانایی دولت فسخ می‌شد.

در مقابل دربار و دولت‌های استعمارگر، مردم ایران وجود داشتند که در عمل از دولت بسیار فاصله داشتند و چون حکومت را هم حامی منافع خود نمی‌دیدند؛ مگر در موارد خاص و به حکم علما به میدان نمی‌آمدند.

قدرت علما هم در حکومت به نسبت شاهان قاجار؛ فتحعلی شاه، ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، متفاوت بود. آن‌ها بیشترین قدرت را در زمان فتحعلی شاه داشتند که به روحانیت علاقه نشان می‌داد. حضور مجتهدین در مرکز، جلب استعدادهای ادبی در انجمن خاقان، ساختن مساجد و بقاع متبرکه و کندن نقش برجسته شاه به سبک دوره ساسانی در کمرکوهی در حوالی شهر ری از جلوه‌های آن بود.

با وجود فراز و نشیب قدرت روحانیت در حکومت، آن‌ها در میان مردم دارای نفوذی غیر قابل انکار بودند؛ چنان که نمونه‌های بارز آن فتوای جهاد توسط علما و بسیج مردم در جنگ ایران و روس، دعوت به مبارزه در نهضت تنگستان بر علیه نیروهای نظامی انگلیس، مخالفت با امتیاز رویتر، مخالفت با امتیاز لاتاری توسط ملاعلی کنی و در زمان ناصرالدین شاه جریان نهضت تنباکو به رهبری علما بود. بنابراین دو کشور روسیه و انگلستان می‌دانستند که در گرفتن امتیازات از ایران مسئله و مشکل اصلی آنها دربار و شاه نیست؛ بلکه مردم و ایدئولوژی آن‌ها بود که نظام یکدست و قدرتمندی را در مواقعی مقابل دو کشور به وجود می‌آورد. در واقع عنصر اساسی اتحاد مردم که رهبری، تشکیلات و اقتدار سیاسی هم داشت مذهب شیعه بود.[1]

*** روحیه شکست و ناامیدی و فقری که از بابت جنگ از سویی و تمول درباریان از طرف دیگر بر مردم حاکم شد، زمینه روانی را فراهم کرد تا مردم به اندیشه‌های شیخ احمد احسایی توجه نشان دهند و در دوره محمد شاه که خود و صدراعظمش به نوعی به تصوف گرایش داشتند، نیز این زمینه تشدید شد.**

****

*** ژنرال ادوارد را در مشرق زمین با نام‌های گرگ زرد مو، شیطان بریتانی، سیاه‌پوش غدار، روباه سفید، کشیش کاذب، جدیدالاسلام، مستشار اقتصادی، سیاح دانشمند هندوستان و درویش مراغه می‌شناختند که این آخری با اوضاع و احوال آن زمان ایران تناسب بسیاری داشت.**

*** دو کشور روسیه و انگلستان می‌دانستند که در گرفتن امتیازات از ایران مسئله و مشکل اصلی آنها دربار و شاه نیست؛ بلکه مردم و ایدئولوژی آن‌ها بود که نظام یکدست و قدرتمندی را در مواقعی مقابل دو کشور به وجود می‌آورد. در واقع عنصر اساسی اتحاد مردم که رهبری، تشکیلات و اقتدار سیاسی هم داشت مذهب شیعه بود.**

***پس از شکست آن‌ها و یأس و سستی حاکم بر دربار ناصرالدین شاه، عهدنامه‌ای در پاریس بین ایران و انگلستان امضا و به موجب آن افغانستان از ایران جدا شد. دولت انگلستان امتیازات دیگری هم گرفت که از آن جمله امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی و نیز کشتیرانی روی رود کارون بود.**

۱- در سال ۱۹۵۳ خبر فوت یک ژنرال پیر انگلیسی در روزنامه‌های لندن به چاپ رسید. هیچ‌کس تا زمان مرگ او نمی‌دانست که او نه یک ژنرال معمولی، بلکه یکی از افراد مهم و تأثیرگذار در زمان وقایع اشغال ایران بود. او را که نامش ژنرال ادوارد بود، در مشرق زمین با نام‌های گرگ زرد مو، شیطان بریتانی، سیاه‌پوش غدار، روباه سفید، کشیش کاذب، جدیدالاسلام، مستشار اقتصادی، سیاح دانشمند هندوستان و درویش مراغه می‌شناختند که این آخری با اوضاع و احوال آن زمان ایران تناسب بسیاری داشت. درویش مراغه که لباس ژنده بر تن داشت و میان قبایل و طایفه‌های مختلف رفت و آمد می‌کرد، چنان به زبان‌های مختلف مسلط بود که در طول سال‌ها خدمتش در کشورهای ایران، افغانستان، هندوستان، بین‌النهرین و قفقاز کسی به هویت حقیقی‌اش پی نبرد. او را استاد صدها جاسوس زبردست از جمله کلنل لورانس و کلنل لچمن دو جاسوس بزرگ انگلستان ذکر می‌کنند. کاری که ادوارد انجام می‌داد، نه تنها جمع‌آوری اطلاعات از این کشورها برای شبکه جاسوسی انگلستان بود، بلکه رسوخ به جامعه مذهبی ایران و تزریق برخی از عقاید خرافی به مردم بود. چاپ خاطرات این ژنرال انگلیسی در روزنامه‌های لندن با عنوان مجموعه «خاطرات سیاه»، پس از مرگ وی مورد توجه بسیاری از مردم قرار گرفت. حقایقی که نشان می‌داد چگونه بخش اعظمی از خرافه‌های رایج در میان مردم از طریق درویش مراغه و شبکه‌ای که او تربیت می‌کرد، وارد عقاید مردم شده است. او با تسلطی که به زبان فارسی، ارمنی، عربی، روسی و ترکی داشت، در کرمانشاه و کردستان بر استر سوار می‌شد و لباس درویشی بر تن می‌کرد و در میان مردم و به خصوص عشایر و قبایل می‌گشت. در تبریز لباس کشیش‌ها را می‌پوشید و به توصیه کشیش بزرگ ارمنی که رابط دوستان انگلیسی‌اش بود خودش را کشیش آشوری می‌خواند. او علاوه بر آشوری‌ها و ارمنی‌ها افراد مختلفی را حتی از بین قشر به ظاهر روحانی در استخدام خود داشت و به این طریق اخبار را از نقاط مختلف کشور جمع‌آوری و به هر کجا که اراده می‌کرد، می‌فرستاد. از جمله افرادی که در خاطرات ادوارد از او نام برده می‌شود، یک پیک عرب است که ادوارد در خاطراتش به چگونگی هدایت او اشاره می‌کند:

«در آن هنگام پیک عربی از خوزستان رسید. به صورت گدا درآمده چند نشان حضرت عباس هم بر سینه داشت، حامل دستورهای سخت دیگر بود. از وجود او هم استفاده نمودیم و چند سفر این خادم حضرت عباس به آسانی از حدود و مناطق گذشت.

برای استخدام عده دیگر غیر ارمنی و آشوری بدون اطلاع کشیش خودمان سعی بلیغ نمودم، تا یکی از روحانیون کردستان و دیگری از اهل ارومیه و چند تن دیگر از مردم مختلف را برای انجام مقاصد خود استخدام نمودم.

البته با احتیاط بسیار و پس از تجربه و اطمینان این کار انجام گرفت و هیچ دسته از دسته دیگر آگاه نبوده و همه خود را منفرد می‌پنداشتند و با دریافت مزد گزاف خدمات خود را محض رضای خدا می‌دانستند خصوصاً روحانیون که به عکس خادم حضرت عباس که صریحاً می‌گفت پول خونم را می‌گیرم.[...] این خادم باوفا را برای تسلط بر کار و جلب اطمینان کشیش خودمان طوری تعلیم دادم که با مقدمات بسیار بدون اطلاع کشیش او را وادار کردم که اولاً تغییر لباس دهد، ثانیاً تمایل به دین مسیح نماید و پس از قبول، از کشیش درخواست شغل کند، کشیش او را با من آشنا نماید تا بتوانیم با ظاهر کردن کار او از تجسس استفاده کنیم و او هم چنین کرد و غسل تعمید نمود و نام خود را به اختیار خود او جبوری گذاشتند.

این جبوری خادم حضرت عباس که قدیم‌الاسلام و تازه مسیحی بود یکی از عجایب روزگار شده بود. بعد از مدتی به یک مناسبتی باو گفتم:

تو تازه مسیحی و من جدید الاسلام هستیم هر دو دیانت را آباد می‌کنیم. دیانت که فدای سیاست می‌شود بسیار گرانمایه است. بسیاری از متدینین در مذاهب مختلفه و در همه جا چنین حالی دارند که دین فروش هستند.

خادم حضرت عباس یا جبوری تازه مسیحی برای من یک دستور سخت آورده که در نظرم مانند حکم اعدام بود و آن عبارت از این است که خواه و ناخواه باید به ممالک جمهوری شوروی مسافرت کرده از دور و نزدیک واقف بر اوضاع و احوال مردم و حکومت آن سرزمین بشویم...»

منبع: مجله خواندنی‌ها، سال ۱۳، (۱۳۳۱)، شماره ۴۷، صص ۲۱-۲۲.

نیمهٔ پنهان ۳۱
۳۱۴۰
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

واکاوی تاریخ سینمای ایران ■ سعید مستغاثی

چای ریخت، فیلم توقیف شد

امریه همایونی برای حمایت از فیلم‌های گلستان

در سال ۱۳۴۵ نیز ابراهیم گلستان ضمن نامه ای به شاه ، درخواست می‌کند بابت فیلم‌هایی که برای دربار ساخته از جمله فیلم «یک آتش» و «گنجینه‌های مارلیک» (درباره جواهرات سلطنتی)، پولی به او پرداخت شود تا بتواند فیلمسازی اش را ادامه دهد! این درحالی بود که هزینه هر دو فیلم از سوی مراکز دولتی پرداخت شده بود و درواقع گلستان قصد داشت تا برای خوش خدمتی‌هایش به شاه و دربار، به اصطلاح باج سبیلی هم دریافت نماید!

در پاسخ نامه گلستان به شاه، علم (وزیر دربار) در تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۴۵ نامه ای به نخست وزیر وقت (هویدا) نوشت و اوامر شاه را به اطلاعش رساند که بابت خرید فیلم‌های گلستان به او پولی پرداخت شود! در نامه فوق چنین آمده بود:

«... جناب آقای امیر عباس هویدا، نخست وزیر ... آقای ابراهیم گلستان عریضه ای به پیشگاه همایونی تقدیم و استدعا نموده است برای اینکه بتواند فعالیت فیلمسازی خود را ادامه دهد ، فیلم «یک آتش» و فیلم «مارلیک» را دولت یا شرکت ملی نفت به قیمت تمام شده، خریداری نماید. امریه همایونی این است که تقاضای او دنبال شود. بنابراین خواهشمندم در اجرای اوامر شاهانه از تصمیمی‌که اتخاذ خواهند فرمود، دربار شاهنشاهی را مستحضر فرمایند...»

حمایت شاه و دربار از ابراهیم گلستان، آنچنان قوی و محکم بود که حتی کارشناسی متخصصان شرکت نفت نیز تاثیر چندانی در رد کردن درخواست گلستان نداشت. چراکه در گزارشی به تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۶ خطاب به منوچهر اقبال (مدیر عامل وقت شرکت نفت)، کارشناس شرکت نفت از بیهوده بودن خرید فیلم‌های یاد شده و قیمت بالای آنها، سخن گفته است:

«... با توجه به اینکه این فیلم در ده سال قبل تهیه شده است و بهره برداری‌های لازم نیز از آن به عمل آمده است، بهای آن فوق‌العاده گزاف به نظر می‌رسد و از طرف دیگر استفاده زیادی نیز از آن به عمل نخواهد آمد...»

تاخیر در خرید فیلم‌های گلستان که از سوی کارشناس شرکت نفت، منفی ارزیابی گردید، باعث شد مجددا در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۴۶، اسدالله علم (وزیر دربار) بنا بر تاکیدات شاه، نامه ای برای هویدا (نخست وزیر وقت) ارسال کرده و در آن بر پیگیری اوامر شاه مبنی بر خرید فیلم‌های گلستان تاکید نماید:

«... موضوع استدعای آقای ابراهیم گلستان از پیشگاه مبارک همایونی دایر به خریداری فیلم «یک آتش» و فیلم «مارلیک»، از طرف دولت و شرکت ملی نفت ایران تا کنون اقدامی‌به عمل نیامده است. چون امر مبارک مطاع براین بود که موضوع دنبال شود، بدین وسیله مجددا مصدع گردید تا دستور مساعد و مناسبی در این مورد صادر فرمایند...

وزیر دربار شاهنشاهی
اسداله علم ...»

علی‌رغم همه این اسناد که حکایت از وابستگی عمیق ابراهیم گلستان به شاه و رژیمش دارد، در همان مصاحبه دی ماه ۱۳۸۶ هفته‌نامه «شهروند امروز» با گلستان، گفت و گو کننده معلوم نیست از چه کسی شنیده که می‌پرسد :

«...شنیده ام که شخص شما بارها بر سر مسائل ادبی و فکری با هویدا درگیری داشته اید؟...»!!

گویا وی حتی کتاب «معمای هویدا» نوشته عباس میلانی را هم نخوانده بود. عباس میلانی در صفحه ۳۳۵ آن کتاب می‌نویسد:

«...گلستان رابطه شخصی دیرپایی با هویدا داشت . آشنایی شان به اواخر دهه ۳۰ می‌رسید. هویدا در آن زمان کماکان در شرکت نفت بود و گلستان نیز معاون روابط عمومی‌کنسرسیوم در ایران. سوای این سابقه کار مشترک، این دو، دوستانی مشترک چون صادق چوبک داشتند. در عین حال، گلستان مادر و برادر هویدا (فریدون) را هم ملاقات کرده بود. برای مادر هویدا احترامی‌ویژه داشت و فریدون هم یکی از نزدیک ترین دوستانش بود (و هست)...به علاوه سوای این همبستگی عاطفی، در تمام دوران فعالیت سیاسی هویدا، گلستان یکی از پرنفوذترین چهره‌های جامعه روشنفکری ایران بود. دلبستگی هویدا به روشنفکران، این واقعیت که او خود را نیز جزیی از جمهور ادب می‌دانست ، همه دست به دست هم می‌داد و شخصیت گلستان را برای هویدا سخت جالب و جذاب می‌کرد...»

پرویز راجی (آخرین سفیر شاه در لندن) در خاطرات خود که تحت عنوان «خدمتگزار تخت طاووس» به چاپ رسید از قول خود گلستان نقل می‌کند، در آخرین ملاقات‌هایش با هویدا که ژاک شیراک نیز حضور داشته، اینچنین وی را به شیراک معرفی کرده است :

«...آقای ابراهیم گلستان ، از کارگردان‌های سینما و نویسندگان پیشرو کشورماست...»

ملاقات مشترک گلستان با هویدا و ژاک شیراک برمی‌گردد به سالهای بعد از ساخت فیلم «اسرار گنج دره جنی». خودش در این باره که «جریان برخوردش با هویدا بر سر این فیلم چه بوده؟» پاسخ می‌دهد:

«...خب چی بگم دعوای اولم که نبوده با امیر عباس، پیش از آن هم بوده ...»

و در جای دیگر می‌گوید :

«...(اسرار)گنج (دره جنی) سانسور نشد. وقتی نمایش دادند، امیر عباس اوقاتش تلخ شد و گفت این چی چیه اجازه دادند این جا! امیر عباس مرد فوق العاده باهوش و حساب کننده و صاحب نفوذ و شاید هم صاحب نقشه‌های خاص و فوق العاده برای آینده بود...»

متاسفانه برخی منتقدان و کارشناسان سینمایی، نمایش محدود فیلم مبتذلی مانند «اسرار گنج دره جنی» که با دلقک بازی‌های گروه پرویز صیاد[1] ساخته شد را پیراهن عثمان کرده و آن را به عنوان نمونه‌ای از مخالفت‌های گلستان با مدرنیسم شاه و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و امثالهم جلوه دادند. در مقابل هم بسیاری از کارشناسان و منتقدان سینمایی در همان زمان، فیلم «اسرار گنج دره جنی» را کمدی ساده ای خواندند که گلستان را از قلب سینمای روشنفکری به میانه فیلم‌های تجاری پرتاب کرده است! یکی از نشریات سینمایی در زمان اکران فیلم نوشت که گلستان با این فیلم بوسیله قصه ای عامیانه به تسویه حساب‌های شخصی خود دست زده و مخاطبش را تحقیر نموده است!!

این درحالی است که ابراهیم گلستان به سفارش شخص شاه، فیلم‌هایی همچون «گنجینه‌های گوهر»(درباره جواهرات سلطنتی) و «تپه‌های مارلیک» را ساخت و بنا به گفته شاهرخ گلستان، حتی برای جشن‌های شاهنشاهی و سایر مراسم دربار نیز شاه اصرار داشت که ابراهیم گلستان، فیلم‌هایش را بسازد.

چای ریخت، فیلم توقیف شد!

یکی دیگر از سرسپردگان دستگاه فرهنگی فرح دیبا به نام فرخ غفاری (که از تحریف گران تاریخ سینمای ایران و توهم سازان آن به شمار می‌آید) با فیلم‌هایی همچون «جنوب شهر» به عرصه سینمای آن روزگار آمد و به قول خودش سعی داشت تا از معضلات اجتماعی کلان شهرهایی مانند تهران در آن روزگار فیلم بسازد. فیلم جنوب شهر پس از چند روز نمایش از پرده پایین کشیده شد و پروانه نمایشش لغو گردید. گروهی از متوهمان سینمای امروز که سعی در بزرگ نمایی فیلمسازانی مانند فرخ غفاری داشته و دارند، علی‌رغم توقیف فیلم «جنوب شهر» را مثلا ایستادگی غفاری در مقابل سیاست‌های ضد مردمی‌و ضد اسلامی‌رژیم شاه قلمداد می‌کنند!

در حالی که خود فرخ غفاری در مصاحبه‌ای علت جلوگیری از نمایش فیلم «جنوب شهر» را علی‌رغم موافقت نخست وزیر وقت منوچهر اقبال، به خاطر سوء تفاهمی‌می‌داند که برای وزیر کشور او، سپهبد باتمانقلیچ به هنگام تماشای فیلم پیش آمد و سینی چایی برروی فرنچ نظامی‌اش خالی شد!! نه اینکه محتوا و موضوعاتی که در فیلم مطرح شده اشکالی داشته باشد!!!

غفاری در مصاحبه ای که در کتابی به نام «اسنادی برای تاریخ سینمای ایران ۲» توسط سید کاظم موسوی انتشار یافته، درباره این موضوع می‌گوید:

«... توسط آقای سیاوش عماد که با آقای منوچهر اقبال، نخست وزیر وقت آشنایی داشت، وقت ملاقاتی از آقای اقبال گرفتیم. ایشان هم از آنجا که بسیار سحرخیز بودند ساعت ۵/۳۰ دقیقه صبح در دفتر نخست وزیری به من وقت دادند. طی این ملاقات ، قرار شد ما برای ساعت ۱۱ صبح فردا، آپارت‌های سینمای متروپل را آماده کنیم تا ناصر ذوالفقاری معاون دکتر اقبال، فیلم را تماشا کنند. من به اتفاق ناصر رفعت در سالن سینما حاضر شدیم و منتظر آقای ذوالفقاری بودیم اما بر خلاف انتظارمان آقای باتمانقلیچ، وزیر کشور[2] با لباس نظامی وارد شدند. از جلوی ما رد شدند و چند ردیف جلوتر نشستند، در همین حین اتفاق عجیبی هم افتاد؛ گارسونی که در سینما نوشیدنی می‌آورد، در داخل یک سینی چند فنجان شیرقهوه، شیرکاکائو و چای گذاشته بود، به طرف آقای باتمانقلیچ خم شد و من فقط از پشت دیدم بخاری از فرنچ نظامی باتمانقلیچ بلند می‌شود. همه این اتفاق‌ها یک و نیم دقیقه قبل از تیتراژ فیلم رخ داد. ناگهان تیمسار با عصبانیت بلند شد و گفت اینها چیه؟ توقیفش کنید و...! یکی از دوستانم می‌گفت، اگر می‌دانستند شما هم در سالن هستید ، فی‌المجلس شما را هم توقیف می‌کردند !!...»

در همین کتاب از قول منوچهر اقبال خطاب به غفاری نقل می‌شود که :

«...اگه انتقاده ، خب من خودم که نخست وزیرم هم انتقاد می‌کنم...»

و در چند سطر بعد از زبان خود غفاری آمده است که حتی اداره سانسور هم اجازه نمایش فیلم را صادر کرده بود!

فیلم بعدی فرخ غفاری، کمدی سخیفی بود به نام «عروس کدومه؟» که ماجرای دگرجنس گرایی را در قصه ای تکراری و کلیشه ای بیان می‌کرد. فیلم «عروس کدومه؟» به قول خود غفاری به دلیل استفاده از سبک کمدی فرانسوی، به هیچ وجه مورد استقبال تماشاگر خودی قرار نگرفت.

فرخ غفاری از پاریس به ایران آمده بود تا همان نسخه شبه‌روشنفکری را در کنار فیلمفارسی برای سینمای ایران و مخاطب تحصیلکرده آن بپیچد. از همین رو سیر حضور غفاری در ایران و فعالیت‌های به اصطلاح هنری اش، قابل توجه است. چه در آن زمان که به کمک عبدالله انتظام (پسر عمه اش که از بنیانگذاران لژ فراماسونری بزرگ ملی ایران بود و در مقام ریاست شرکت نفت، اعضای دست آموز کانون مترقی همچون هویدا و حسنعلی منصور را گرد خود جمع کرد) پس از بازگشت از اروپا، پایش به عرصه فرهنگ و هنر ایران باز شد، چه زمانی که با همکاری همین حسنعلی منصور (عامل اصلی اجرای سیاست‌های امپراتوری جهانی صهیونیسم در دهه ۴۰ که خیانت‌هایش با گلوله انقلابیون هیئت‌های موتلفه اسلامی‌ناتمام ماند) کانون فیلم تشکیل داد ! و چه زمانی که در زمره اولین همکاران رضا قطبی در تاسیس تلویزیون شاهنشاهی حضور داشت

لازم به ذکر است، شاه تعهد کرده بود که با تعطیل تلویزیون ثابت پاسال بهایی که تحت فشار محافل مذهبی صورت گرفت، همچنان موقعیت بهاییان یعنی عاملان اصلی صهیونیست‌ها را در تلویزیون تازه تاسیس دولتی حفظ نماید و حضور امثال فرخ غفاری و کامبیز محمودی که به معاونت قطبی منصوب شد (و اینک از مدیران ارشد تلویزیون صدای آمریکا VOA است)، یکی از پارامترهای عمل به تعهد شاه بود.

فرخ غفاری در جشنواره‌های فرح هم، عامل اجرایی اول بود و همواره برای خیمه شب بازی‌های ملکه برنامه ریزی‌های آنچنانی می‌کرد. خیمه‌شب بازی‌هایی که بعدا مانند جشن هنر به مکان نمایش مستهجن ترین اعمال و رفتارهای غیر انسانی بدل شد تا آنجا که احساسات مردم مسلمان را جریحه دار کرده و در آخرین سالهای حکومت رژیم شاه ، ناچار از تعطیلی آن گردیدند.

فرخ غفاری در مصاحبه ای علت جلوگیری از نمایش فیلم «جنوب شهر» را علی‌رغم موافقت نخست وزیر وقت منوچهر اقبال، به خاطر سوء تفاهمی‌می‌داند که برای وزیر کشور او، سپهبد باتمانقلیچ به هنگام تماشای فیلم پیش آمد و سینی چای برروی فرنچ نظامی‌اش خالی شد!!

برخلاف آنچه تلاش می‌شود تا ابراهیم گلستان را در ضدیت با رژیم پهلوی نشان دهند که مغضوب شاه بوده است، محمدرضا پهلوی طبق درخواست گلستان از وی دستور حمایت از فیلم‌هایش را داد.

***بسیاری از کارشناسان و منتقدان سینمایی در همان زمان، فیلم «اسرار گنج دره جنی» را کمدی ساده ای خواندند که گلستان را از قلب سینمای روشنفکری به میانه فیلم‌های تجاری پرتاب کرده است! یکی از نشریات سینمایی در زمان اکران فیلم نوشت که گلستان با این فیلم به‌وسیله قصه‌ای عامیانه به تسویه حساب‌های شخصی خود دست زده و مخاطبش را تحقیر نموده است!!**

*** گروهی از متوهمان سینمای امروز که سعی در بزرگ نمایی فیلمسازانی مانند فرخ غفاری داشته و دارند،توقیف فیلم «جنوب شهر» را مثلا ایستادگی غفاری در مقابل سیاست‌های ضد مردمی‌و ضد اسلامی‌رژیم شاه قلمداد می‌کنند!**

***متاسفانه برخی منتقدان و کارشناسان سینمایی، نمایش محدود فیلم مبتذلی مانند «اسرار گنج دره جنی» که با دلقک بازی‌های گروه پرویز صیاد ساخته شد را پیراهن عثمان کرده و آن را به عنوان نمونه ای از مخالفت‌های گلستان با مدرنیسم شاه و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و امثالهم جلوه دادند.**

۱ - پرویز صیاد از عوامل تلویزیون قطبی بود که چند سریال متوسط برای او ساخت و یا بازی کرد. وی با تقلید از نقش عمقلی صمد مجید محسنی، کاراکتر صمد را بوجود آورد که در قالب به اصطلاح کمدی فیلمفارسی، ظاهرا به معضلات اجتماعی دوران طاغوت اشاره داشت اما طبق طرح‌های کلان فرهنگی آن رژیم، در جهت تبلیغ برای برنامه‌های سیاسی شاه عمل می‌کرد. او همچنین به اتفاق بهمن فرمان آرا به خدمت شرکت سینمایی اشرف موسوم به «شرکت گسترش صنایع سینمای ایران» درآمد و فیلم‌های مستهجنی مانند «در امتداد شب» را برای آن ساخت. پس از انقلاب به خارج کشور رفت و به‌طور هیستریکی علیه نظام مردمی‌برآمده از انقلاب تبلیغ کرد.

۲ - سپهبد نادر باتمانقلیچ در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و پس از کودتای آمریکایی علیه دکتر مصدق، به ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران منصوب شد و سپس به عنوان سفیرکبیر ایران در بغداد و پاکستان خدمت کرد. آخرین سمت او نمایندگی دائمی‌ایران در سازمان پیمان مرکزی - سنتو (پیمانی نظامی‌که ایران را از لحاظ نظامی‌وابسته به آمریکا می‌کرد) بود. باتمانقلیچ پس از پیروزی انقلاب به جرم خیانت به کشور و همکاری در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به زندان محکوم شد، اما بعدا آزاد شد، به آمریکا رفت و در سال ۱۳۷۰ در همان جا درگذشت.